

خلاصه فایل صوتی هنر شاگردی کردن

آقای محمد رضا شعبانعلی

اگر ما می خواهیم که از میراث قدیمیمان استفاده کنیم؛ باید مصداق برخی از کلمات و مسائل در فرهنگ جدید و سبک زندگی امروزی و حتی سبک زندگی قدیمی را بررسی کنیم. همچون کلمه بخیل و خسیس و حتی حسود که هنوز خیلی ها تفاوت آن ها را تشخیص نمی دهند؛ که نتیجه این ناآگاهی، می شود زندگی امروزی جامعه ما؛ چرا که ما تا زمانی که صفتی را که نمی شناسیم، نمی توانیم به آن عمل کنیم.

شاگردی کردن علم را هزاره ها توسعه داده و حتی به دلیل حضور در فرهنگ ما، بنای توسعه علمی و صنعتی برای ما بوده است. اما امروزه رابطه استاد و شاگردی در خلال زمان کم رنگ شده خصوصاً در بین مدارس، دانشگاه ها و حتی فرهنگ ما؛ به طوری که خیلی از ما هنوز شاگردی نکرده، به راحتی مدرن شده ایم.

مدل ذهنی بسیار مهم است و در کل ذهن ما دو مد دارد:

۱. مد دریافت: مثل دیدن یک تئاتر و یا خواندن یک کتاب، که ذهن ما صحنه ها را می گیرد و این بسته های

اطلاعاتی را جمع کرده و بخاطر می سپارد.

۲. مد تحلیل: ذهن بر اساس تمام تجربه های قبلی خود، تلاش بر تحلیل هر بسته اطلاعاتی دریافت شده را دارد

ذهن مدام در حال تحلیل است و در این مورد مثال های زیادی وجود دارد. مثل یک مصاحبه شغلی که همزمان (هم مصاحبه دهنده و هم مصاحبه گیرنده) هر دو مشغول تحلیل سوالاتی در ذهن خود هستند.

اگر شاگردی را مثل یک **کارگاه کوزه گری** در نظر بگیریم، سوال پیش می آید که با خاک دانش جدید و علم جدید

چطور باید کوزه ساخت؟! اگر که ما کسانی را نبینیم که کوزه گری را خوب بلد هستند؛ چطور باید شاگردی کنیم؟

یک شاگرد هرآنچه که استاد انجام می دهد و می بیند، بدون هیچگونه تحلیلی تکرار می کند چرا که شاگرد در مد دریافت قرار دارد و دلیل اعمال کار یک استاد را بدون پرسیدن و تحلیل، تنها انجام می دهد.

به تعبیری می شود گفت که فوت آخر کوزه گری، یعنی من هر چقدر هم بایستم و در حالت دریافت باشم ممکن است هنوز ظرافت هایی از کار استاد از دید من پنهان مانده باشد. شاید بهترین مکان برای رسیدن به این فوت کوزه گری کارگاه ها باشند.

گرچه بیرون آمدن یک شاگرد از یک کارگاه طول بکشد؛ اما قطعاً شخصی حرفه ای تر و کاردان تر نسبت به دانشجوی فارق التحصیل در یک دانشگاه خواهد بود. به دلیل این که در کارگاه آینده یک شاگرد در نظر گرفته می شود، برخلاف دانشگاه های فعلی که تنها نمره، مدرک و فارق التحصیلی ملاک است.

شاگرد در ابتدای شروع شاگردی، خود را در جایگاهی نمی بیند که اظهار نظر کند. به این معنی که شاگرد بدون هیچ شروعی خود را در موضوع تایید و یا حتی تکذیب استاد نمی بیند. یک شاگرد در موضع ضعف است و باید مقام خویش را درک کند؛ گاهی سکوت و شنیدن جزئی از هنر شاگردی است.

یک استاد چه صاحب نظر باشد یا نباشد فضای شاگردی کردن را نباید از دست داد؛ چرا که یک شاگرد باور دارد که استاد من را به مسیری خواهد برد و بعد از انتهای آن مسیر می توانم بر اساس آموخته و داده ها به تحلیل بنشینم.

اولین اصل هنر شاگردی کردن مد دریافت، در تمام جوانب زندگی انسان ها، اساتید، محیط کار، دانشگاه و حتی طبیعت است.

بنا به وضعیت دنیای امروز که دنیای بارش باران **بسته های اطلاعاتی منقطع** (اینستا، توییتر، تلگرام) است؛ ما نسبت به قدیمی ترها برای دستیابی به مد دریافت، نیاز به تلاش بیشتری داریم. چرا که ما درست در نقطه مقابل اشخاصی که یک زمان پیوسته را برای دریافت می گذارند، که می شود گفت جریان اطلاعاتی پیوسته و درست است، قرار داریم.

میراثی که گفته شد، می تواند میراث عمودی باشد که از طریق پدر و مادر (زایش) از نسلی به نسل بعد منتقل می شود؛ یا میراث افقی باشد که نتیجه یک آمیزش فکری است و با انتقال بخش هایی از دانسته ها، نگرش و نظرات صورت می گیرد.

انسان به دو صورت عمودی و افقی به موجودات چون خودش ارث می رساند. مهمترین ابزار میراث افقی، روایت و داستان است. داستان هر آن چیزی است که در بستری از تجربیات، دانسته ها، قوانین و اما و اگرها وجود دارد.

بخش بزرگی از شاگردی کردن وجود همین داستان ها است. هنر شاگردی کردن جستجو و پیدا کردن سوال است. چرا که ما انسان های نگرش جو و بینش جو می خواستیم؛ فرصتی که الان دانشگاه ها از ما گرفته اند.

لذت شاگردی کردن و تمام میراثی که به عنوان هنر یاد دادن داشتیم و قرن ها بر اساس آن پیشرفت کردیم گم شد؛ چراکه دانشگاه از مسیری که برای شاگردی کردن بوده به جایی برای از بین بردن علم و دانش، توقف تلاش برای طلبگی و درک شهودی محیط اطراف، تبدیل شده است.

ذهن شهودی گاهی برای یک مسئله ده ها جواب می آورد و کم کم سعی می کند به یک تصور ذهنی برسد. تحقیق در این مورد را با مطالعات موردی انجام می دهند.

در مطالعه موردی برای رسیدن به تصمیم درست همه چیز بررسی می شود. به همین دلیل در مدیریت علوم انسانی، مطالعات موردی جایگاهی ویژه پیدا می کند. کسانی که داستان بسیار می دانند در هر زمینه ای به یک شهودی فراتر از قاعده و قانون دست پیدا می کنند؛ می توانند دنیای اطراف را بهتر درک کرده و در مواجهه با آن تصمیمات بهتری بگیرند. اگر بتوانیم فرهنگ شاگردی کردن را جا بیاندازیم، می توانیم نوع جدیدی از زندگی را تجربه کنیم.

ما باید بدانیم تنها دانستن چند کلمه، دلیل بر آگاهی مطلق نیست و مجوز اظهار نظر ما درباره آنچه را که باید بعد از دانستن پستی بلندی ها، بررسی و گذشت زمان طولانی بگویم، نخواهد بود.

کارآفرینی قبل از شاگردی جای نگرانی دارد. چرا که شاید روی کاغذ کسانی باشند که بتوانند قبل از کارمندی کارآفرین شوند اما بهتر است آنها را **استثنا** بدانیم تا **قاعده**.

پس از شروع کارمندی در یک سازمان یا هر جای دیگر مطلق نگرانی‌ها و قواعد مکانیکی کتاب‌های درسی به دلیل به وجود آمدن پختگی، به مرور نرم می‌شود و از بین می‌رود.

نمونه ای از یک مثال ← سوال: آیا باید به تمام مشتریان احترام گذاشت؟

فارغ‌التحصیلی بدون تجربه کارمندی: بله، باید به مشتری احترام گذاشت. "همیشه حق با مشتری است"

یک مدیر، بعد از حدوداً ۱۰ سال حضور در کسب و کار: احترام گذاشتن یکسان به تمام مشتریان مصداق بی‌عدالت است و من با تفاوت برخورد با مشتری‌ها عدالت را برقرار می‌کنم و به خودم، استراتژی‌هایم و حتی مشتری‌های خوب احترام می‌گذارم. باید دانست گاهی ریزش مشتری‌ها برای ماندن مشتری‌های واقعی لازم است چرا که هر کسی که پول می‌دهد صرفاً مشتری نیست.

تلاش برای رضایت تمام مشتریان برابر است با ناراضی شدن همه و شکست استارت‌آپ

شفافیت کامل نه عملی و نه اجرایی!!!

بعضی چیزها باید شفاف و بعضی نباید شفاف باشند و شخص در محیط کار اجرایی اینها را یاد می‌گیرد مثل نکات دیگری از جمله کار تیمی که بعضی از کارمندان نمی‌توانند در تیم خوب کار کنند اما به تنهایی بسیار ارزشمند هستند. گاهی همین مواردی که ممکن است مخالف قواعد مکتوب درسی آکادمی باشد از یک آدم، یک مدیر و یک کسب و کار موفق می‌سازد.

شاگردی کردن پیش مدیران و سازمان‌ها در هر بخشی حتی یک سازمان یا دانشگاه آرام آرام منجر به پختگی عملگرایی و قرار گرفتن در مسیر موفقیت شده و شخص را از رویاپردازی و مطلق گرایی خارج می‌کند شاگردی کردن تمرین برای تعویق قضاوت است چرا که قضاوت نکردن عملی نیست.

راهکار برای جلوگیری از پیش داوری: هنگام شنیدن پاره ای از اطلاعات به دنبال قطعات بلندتر و بزرگتر از اطلاعات باشیم. این یکی از ویژگی های کتاب یا حتا سریال است و این خواندن ها و شنیدن ها بدون قضاوت می ماند تا به شهود تبدیل شود که بتوانیم قضاوت منطقی تر و بهتری داشته باشیم.

نکته: شاگردی کردن را فقط در قبال انسان ها نبینیم بلکه در هر جای دنیا می تواند باشد؛ مثل کوهنوردی که از کوه صبور و استقامت را می آموزد. یک باور کلی در مواجهه با هر چیزی این است که این موجود چه چیزی برای آموختن به من دارد؟ شاگرد می داند که بارها، بارها و بارها باید بماند، ببیند و بشنود تا زمانی که آن نکته را بفهد.

مشارکت منفعل تابع یک فرایند بودن و در آن شرکت کردن و در عین حال تسلیم بودن است، در برابر هر آنچه استاد می گوید حتی اگر بعدا منتقد باشیم. شاگردی کردن مشارکت منفعل است.

در پایان راه برای هر انسانی (لحظه مرگ) تنها چیزی که مهم است این است که چقدر به جهان خدمت کرده است و مسیر آینده جهان را بهتر کرده است؟ چرا که این ما هستیم که باید به جهان خدمتی را ارائه دهیم نه جهان به ما.

نکته: هر شخص باید در شاگردی کردن ضعف هایش را بشناسد. ضعف هایی که او را از قرار گرفتن در فرایند شاگردی کردن، مد ذهنی دریافت و فرایند مشارکت منفعل دور می کنند.

ما همواره باید به خود یادآوری کنیم که من در مد شاگردی قرار دارم؛ گرچه مد شاگردی برای هرکس متفاوت است. برای بعضی شاید شاگردی کردن در محضر بزرگان باشد و برای بعضی خواندن کتاب، که معتقد هستند که نویسنده دانش چند ساله خود را خلاصه شده به ما ارائه می دهد؛ پس در این صورت تمام لحظات خواندن آن کتاب، من شاگرد آن نویسنده خواهم بود.

باید بدانیم گاهی بعد از شاگردی کردن در محضر یک انسان، کتاب، طبیعت و یا حتی یک حیوان تازه می توان به نکته ای رسید که با آن می توان دنیا را بهتر دید.